

دریا

با لباسهای تابستانی بر تن
در کرانه‌ی دریا ایستاده بودند
و می‌اندیشیدند:
آیا دریا شاعر هزار شعر
نقاش هزار تابلو نیست؟
بین چگونه
همچو قطعه‌ای سونات مهتاب می‌درخشد
چگونه لالایی می‌خواند
چگونه بر صخره‌های صاف
نغمه‌های ریز می‌نوازد

اما دریا تنها یک ترانه خواند
شعری سرود از شرق به غرب،
شعری بی پایان
شعری برای هر آنچه که دریاست
بوده و خواهد بود

زیرا انسانها بسیارند
اما دریا تنهاست

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

آر سینه‌تِه

می پیچم، می پیچانم این تکه پارچه ها را
بر چشمان فرزند دلبندم، گرداگرد روح او

با جوهر رنگباخته‌ی قهوه‌ای
اشکالی رازگون خواهم نوشت
بر تکه پارچه‌های کتان
تا همچون لالایی‌ای
روح او را در آغوش گیرند

آه ای مرهمهای هرگز مسح نگشته
آه ای باریکه‌های کتانی
زبردستانه، پیچیده لایه بر لایه

آیا تو پیله‌ی ابریشمی را مانده نیستی
چنان که از بوته‌ی گل سرخی آویزان است
آه، تو با آن چشمان درشتی که بخشیدمت
آه، تو با آن چهره‌ی بی‌آلایشی که بخشیدمت

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

ابن العربی

از افسردگی تا ملال
و دوباره به افسردگی
و ناگهان تا به شادی
چنین پرتابت می کند زندگی

تا اعتراف نکنی سالم نخواهی شد:
«کسی که دوستش می داری
در قفسه‌ی سینه‌ات خانه دارد
نفسه‌ایت پرتابش می کند
از پهلویی به پهلویی»

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

در پائیز یا بهار
چه فرقی دارد؟
در جوانی یا پیری
چه تفاوتی دارد؟
نقش تو ناپدید خواهد شد
میان تصاویر دیگر

تو ناپدید شده ای، ناپدید شدی
اکنون، لحظه ای پیش
و یا هزار سال پیش
اما ناپدید شدنت
هنوز پیداست

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

یونان

آه ای کلیسای کوچک سپید
با شمایل‌های فرسوده از بوسه‌ها
دره‌ایت بسته‌اند
تنها با یک میخ
و ریسمانی از پشم
همانگونه که در میان خارهایش می‌یابی
و دور انگشتت می‌پیچانی

شیشه‌ی روغن در دسترس است
گردسوز چرب و سینی کوچک نیز
برای کسی که خرده پولی دارد
برای کسی که کبریت دارد

شمایل پیران و جوانان
هدیه‌ی مادران
- بهانه‌ها کم نبوده اند -
برای او که در گردنه باقی ماند
برای او که به خدمت یانیشارها^x ر بوده شد
برای او که خانه‌ی چشمانش خالی ماند
برای او که با مارکوس^x رفت و دیگر باز نگشت

شمایل‌های باسمة‌ای
زیر شیشه‌ی قابها

به بزرگی یک آغل:
ناقوسهای زنگوله‌ی گوسفندانند
زنگ‌زنان جایی بالای تپه‌ها
کلیسایی که قفلش از پشم است

برگردان به فارسی: نامدار ناصر
Översatt till persiska av Namdar Nasser

× یانیشارها؛ سربازان نیروی ویژه در ارتش دولت عثمانی
× مارکوس وافیادس، رهبر چریکهای کمونیست در سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۹

مرثیه

کسی پس نمی تواند گیرد
هر آنچه لحظه های زندگی بخشیده اندمان
چنین اندیشیدند و چنین زیستند سالخوردگان
براستی

اما کسی نیز رهایمان نمی سازد
از هر آنچه زندگی و لحظه ها می توانستند بخشندمان
لحظه هایی که
در برشی از یک سرگذشت
همچو جواهرات بدلی از دور می درخشند
لحظه هایی که زندگی به ما بخشیده
و یا براستی هرگز نبخشیده
لحظه هایی نیمبند:
ملاقاتی تصادفی

در نبش خیابان، در راهروی قطار
یک چهره، نگاههای ناخواسته رد و بدل شده
و همچنین طبیعت، یک راهپیمایی طولانی،
یک شب که هرگز به پایان نرسید
یا هرگز آغاز نشد
چیزی موعود

اما همیشه انجام نیافته
احساس حضور کسی در اتاق بغلی:
امکانات بی پایان زندگی
نیمه زنده شدن خاطرات نیمه مرده، به ناگاه
با یک بو یا با شباهت لحن یک صدا

یادآور موقعیتهای از دست رفته
کسی نمی تواند
از این لحظه ها رهایمان سازد
دعوت نشده
پدیدار می شوند، عریانتر
در تاریکی اتاقی غیر واقعی
لحظه هایی که بی خانمان بوده اند
در سالهای ابلیسی ویرانگر:
و این است که حسادت می آفریند
و این است که دلتنگی می آفریند

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

برای کسی که همچو من
چنین به دوردست پوچی رسیده باشد
هر واژه ای دگر بار جالب می شود:
گنجی در خاکی باستانی
که با بیلش زیر و رو می کنی

واژه ی کوچک «تو»
مرواریدی شیشه ای
که روزی شاید آویزه ی گردن کسی بوده باشد
واژه ی بزرگ «من»
تراشه ای چخماق
که کسی شاید در بی دندانی اش
گوشت سفتی را با آن بریده باشد

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

جلاد

جلاد

با بازوانم چه خواهی کرد؟
این یکی را قطع کن
دیگری را نیز
چشمانم نظاره ات می کنند
تو به من تجاوز کردی
به یاد نمی آورم
تنها می دانم که عجیب بود
اکنون پاهایم را قطع خواهی کرد
نخست این و سپس دیگری را
تو چشمانم را می بینی
تو می بینی چشمانم زنده اند
تو زنده بودن چشمانم را می بینی
پاهایم را کمی بالاتر از ران قطع کن
تو می بینی چشمانم هنوز زنده اند
خب، بگو جلاد
آیا لذت میبری؟

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser

جلاد خونم را ریزاند
هیچ حس نکردم
او به من توهین کرد
آلت تناسلی ام را
تا سه برابر اندازه اش
به طنابی از پوست و فریاد پیچاند
اما مردانگی من، جلاد
میان پاهایم نیست
عقل من، جلاد
که نامهای ساختگی را فاش کرد
در عقلم نیست، جلاد
در قلبم است
سوراخش کن
تکه پاره اش کن، جلاد
و خواهی دید
که قلب من
از همه‌ی خیانت‌هایش گریخته است
قلب من
حتی در قلبم نبود

برگردان به فارسی: نامدار ناصر

Översatt till persiska av Namdar Nasser